**نصاب الصبیان**

**نخجوانی، حاج محمد**

دوبیتی‏هائی که برای تعیین بحور و اوزان ابیات در کتاب نصاب الصبیان فراهی‏ در اوایل قطعه‏ها درج و چاپ شده از ابو نصر فراهی نیست و الحاقی است.و همچنین الحاقی است آنچه زاید بر دویست بیت است بدلیل ذیل:

اولا-خود ابو نصر صریحا و واضحا میگوید:«و چون مجموع آن دویست بیت‏ آمد آنرا نصاب الصبیان نام کردیم».و پیش بنده یک نسخهء خطی از نصاب هست که در سال 856 نوشته شده تمام دویست بیت است و دوبیتی‏های اولی را ندارد و در پشت ورق‏ اول که برسم معمول چیزهایی مینویسند پشت همین کتاب هم نوشته‏هایی بوده است‏ متأسفانه بعضی از آنها را محو و سیاه کرده‏اند ولی این چند بیت باقی است.

چنین گوید ابو نصر فراهی‏ که بر وی رحممت حق باد و رضوان‏ لغت را چون کلید علم دیدم‏ نموداری بنظم آوردم از آن‏ که میل طبع مردم چون عزیزیست‏ بسوی نظم و بر خواننده آسان‏ دو صد بیت آمد و چون اندکی بود نصابش نام کرد بهر صبیان

و مقدمهء این نسخه عین مقدمهء مشهور ابو نصر است با این تفاوت که در اغلب‏ نسخه‏های خطی و چاپی اینطور ضبط شده(و چون ابن مجموع دویست و بیست بیت‏ آمد آنرا نصاب الصبیان نام کردیم)و در این نسخه نوشته چون این مجموع دویست‏ بیت آمد او را نصاب صبیان نام کردیم.

بنظر میآید که در اول وهله یکی از نساخ کلمه بیت را بیست خوانده و نوشته‏ سایرین هم بغلط تأسی کرده‏اند و تفسیر و تأویلی هم بعلاوه بودن بیست از دویست قائل‏ شده و شرحها داده‏اند و الا هیچ دلیل و اشاره و اثری بدویست و بیست بودن نداریم.

ثانیا-شرحی که ابو محمد جلال الدین محمد عبد اللّه القاینی بعربی بر نصاب‏ نوشته و بنده یک نسخهء خطی از آن شرح دارم که در سال 855 در آنقره نوشته شده همان دویست بیت است و نصاب العلم نام کرده.

ثالثا-لغتی که منظوم و بطرز نصاب حسن بن عبد اللّه المؤمن الخوبی متخلص‏ بحسام گفته و نصیبب الفتیان نام کرده و چنانکه خود در مقدمه نوشته سیصد و پنجاه‏ بیت است،و همچنین نابی که حمید بن عبد الرحمن آنقره‏ای در سال هفتصد و پنجاه و هفت بعد از حسام گفته و سلک الجواهر نام نهاده و سی و پنج قطعه است و هر دو در تألیف‏ این لغات منظومه نظر به نصاب ابو نصر فراهی داشته‏اند و این مطلب را در مقدمه ذکر کرده‏اند ولی هیچیک از این دو کتاب دد اوایل قطعه‏ها دوبیتی‏هایی برای تعیین بحور و اوزان ندارد.اگر در زمان تألیف این دو کتاب دوبیتی‏ها در اوایل قطعه‏های فراهی‏ میبود قطعا این دو مؤلف هم بجهت تبعیت و تأسی به ابو نصر فراهی میآوردند.

رابعا-مهم‏تر و صریح‏تر از همه اقرار و اعتراف خود مجرم محترم است که خداوند جزایش دهاد و آن عبارت از این است که اخیرا یک جلد نصاب فراهی خطی بدست بنده‏ رسیده که آخر آن افتاده است و نام کاتب و تاریخ کتابت آن معلوم نیست ولی خوش- بختانه صفحات اولی آن را روزگار برای توضیح و روشن شدن یک مسئله تاکنون خوب‏ و صحیح نگاه داشته است و بقرینهء دو رسالهء دیگر که نصاب در یک جا مجلد شده و تاریخ سال کتابت آنها 1111 و 1112 میباشد چون خطا شبیه بیکدیگر است چنین‏ بنظر میآید که کتاب نصاب هم در همان سالها نوشته شده است.و این کتاب نصاب را که‏ نویسنده محمد جمال اصفهانی است اینطور شروع مینماید:

بعد از بسمله‏

سزاوار حمد آن خداوند رب‏ که فرمود قرآن بلفظ عرب‏ جز او مستحق ثنا نیست کس‏ مر او راست هر جا که شکرست بس‏ درود و ثنا بر روان رسول‏ کزو یافت دین خدا عرض و طول‏ وز او شد وجود جهان با نظام‏ وز او یافت نظم زمان انتظام‏ بر اولاد و اصحاب او نیز باد نصیب از نصاب ثناء عباد

بعد از آن عین مقدمهء ابو نصر را نقل و ابو نصر را با این القاب معرفی مینماید:

(چنین گوید مولانا امام الفاضل العالم سلطان العلماء المتأخرین نصیر الملة و الدین ابو نصر مسعود بن ابی بکر الحسین بن جعفر الفراهی طاب ثراه)همی گوید ابو نصر فراهی....الی آخر.و بعد از آنکه تمام مقدمه ابو نصر را میآورد میگوید:و بندهء ضعیف محمد جمال اصفهانی حسن حالا میگوید که چند بیتی از ابیات متفرقه بنظر آمده بود و از استاد آن فن استماع کرده مناسب مینمود الحاق آن در خلال و حواشی‏ این رساله پس بنابر مناسبت و ملایمت حقیقی آنها را در تحت و میان هر قطعه درج‏ کردیم تا ممتاز شود1و اشتباه؟؟؟هیچکس را در آن واقع نشود و اوزان قطعات را نیز تحقیق کرده در اول هر قطعه در آوریم تا بحرو و وزنش نیز معلوم شود و اللّه المستعان).

و چون این نسخه ناقص است و آخرش افتاده و فقط یکصد و هشتاد و سه بیت غیر از دوبیتی‏های اوائل قطعه باقی است دیگر آنچه محمد جمال مرحوم غیر از دوبیتی‏ها بیت‏های دیگر که الحاق کرده کدام‏ها بوده است معلوم نشد.

(1)گویا در نسخهء اصل که محمد جمال خودش نوشته بوده ابیاتی را که خود علاوه‏ و ملحق کرده برنگ الوان و متمایز نوشته بوده است.

علی معیری مسحور

نقش شیرین

هستیم گر که ز هجران ت بر باد رود مستی دور وصال تو کی از یاد رود آنکه جان در قدمت داده خدا را مپسند بی‏نصیب از در تو با دل ناشاد رود بسکه دارد لب من حسرت لبهای ترا هر دم از آن بفلک شکوه و فریاد رود کی روا بود که در عالم رؤیای جنون‏ از غم عشق بما اینهمه بیداد رود نقش شیرین شود از صخرهء کهسار پدید تیشهء عشق چو بر پنجهء فرهاد رود حالت آنست که با دلبر و ساغر ببهار بر سر سبزه و در سایهء شمشاد رود رنجه از بازی ایام مشو ای دل تنگ‏ زانکه تخت جم و کی یکسره بر باد رود هر که بر درگه حافظ ز صفا روی نهاد گر که با حال خراب آمده آباد رود ای خوش آن لحظهء جاوید که از شوق وصال‏ جان مسحور ز زندان غم آزاد رود

شیراز-5/3/36